

فلسفه رجعت در نظام شیعه



یکی از آرزوهای دیرینه بشر گسترش عدالت در سراسر گیتی و ریشه سوزی بیداد از همه آبادیهای زمین است؛ و این امید و آرزو به شکل نوعی اعتقاد در ادیان الهی تجلی نموده است. در طول تاریخ، کسانی که مدعی تحقق این ایده شدند، طرحها ریختند و چاره‌ها اندیشیدند، ولی، نتوانستند بشر خسته دل را امیدی بخشند. آری؛ اندیشه ظهور حضرت مهدی (عج) تنها چراغ فروزانی است که می‌تواند تاریکی‌ها و غبار خستگی را از انسان دور کند. روزی که او می‌آید و حکومت واحد جهانی تشکیل می‌دهد، انحراف و بی‌عدالتیها را محو می‌سازد و ابرهای خودخواهی و نفاق را کنار می‌زند تا بشر لذت و زیبایی زندگی واقعی را در سایه حکومت اهل‌بیت (ع) و پیاده شدن همه احکام اسلام ناب محمدی (ص) را با تمام وجود احساس کند. در آستانه این ظهور نورانی آن منجی بشریت، حوادث شگفت‌انگیزی اتفاق می‌افتد که از جمله آنها بازگشت گروهی از مؤمنان واقعی برای درک و تماشای عظمت و شوکت جهانی اسلام و حکومت دولت کریمه خواهد بود؛ البته عده‌ای از کافران بد طبیعت نیز در این میان پیش از بر پائی رستاخیز به دنیا برمی‌گردند تا به سزای پاره‌ای از اعمال ننگین خویش برسند. بازگشت گروهی از مؤمنان خالص و کافران ستمگر به این جهان پیش از قیامت، «رجعت» نامیده می‌شود. رجعت، یکی از مسائل مورد اختلاف میان مذاهب اسلامی است که از عقاید مسلم شیعه به شمار می‌آید و مورد تأیید اهل‌بیت (ع) نیز قرار گرفته است. (1) بر این اساس، گروهی از مؤمنان راستین و عده‌ای از کافران بدسرشت، هنگام ظهور منجی عالم بشریت، حضرت مهدی (عج) به این دنیا بازگردانده می‌شوند تا مؤمنان به ثواب یاری آن حضرت در تشکیل حکومت عدل و قسط جهانی نائل آمده، از درک و تماشای عظمت و شوکت دولت کریمه اسلام، لذت ببرند (2) و کافران به سزای پاره‌ای از اعمال ننگینشان برسند. برخی از خرده‌گیران بر شیعه، امکان رجعت را مورد تردید قرار داده و اعتقاد به آن را ناپسند دانسته‌اند؛ بدان حد که گفته‌اند: «رجعت، مذهب گروهی از اعراب جاهلیت بوده است که برخی از فرق اسلامی (شیعه) بدان گرویده‌اند.» (3)

تردید و مناقشات مخالفان در صحت رجعت از یک سو و پیچیدگی مسئله از سوی دیگر، پرسشها و شبهاتی را برانگیخته که از آن جمله است: منظور از رجعت چیست؟ آیا رجعت به معنای بازگشت برخی از اموات (ائم) (ع) و گروهی از مؤمنان و کافران) به دنیا است و یا به معنای بازگشت دولت و قدرت به خاندان رسالت است؟ آیا رجعت به معنای نخست، ممکن است؟ آیا همان‌گونه که رجعت در امت‌های پیشین واقع شده است، در امت اسلامی نیز واقع خواهد شد؟ رجعت چه زمانی واقع می‌شود؟ چه کسانی مشمول رجعت می‌شوند؟ آیا رجعت همگانی است یا اختصاصی؟ و بالاخره فلسفه آن چیست؟

این پرسشها و نظایر آنها، موجب شده است که اندیشمندان اسلامی کتب و مقالات گوناگونی در تبیین این موضوع بنگارند و یا در کتب کلامی، بابتی را به این موضوع مهم اختصاص دهند. در این نوشتار با کمال بی‌طرفی سعی شده است تا با مطالعه در منابع اصیل اسلامی، این موضوع مهم مورد بررسی قرار گیرد و نگارنده در این راه برای صیانت از اشتباه از خداوند متعال و وجود مقدس حضرت بقیة الله الاعظم (عج) عاجزانه استمداد و استعانت می‌جوید.

مفهوم‌شناسی «رجعت»

1. معنای لغوی

«رجعت» در لغت به معنای «بازگشت» است. لغت‌شناسان در توضیح واژه «رجعت» گفته‌اند: «رجعت، مصدر مره از ماده «رجوع» به معنای یکبار بازگشتن یا بازگردانیدن است.» (4) و نیز در «اقرب الموارد» درباره واژه «رجعت» آمده است: «رجع الرجل رجوعا و مرجعا، و معه انصرف ... هو یؤمن بالرجعة، ای بالرجوع الی الدنیا بعد الموت» (5) یعنی رجوع به معنای بازگشت است و فلانی به رجعت ایمان دارد، یعنی او به رجوع به دنیا پس از مرگ اعتقاد دارد؛ پس واژه رجعت در لغت به معنای «یکبار بازگشت یا بازگردانیدن» است. ناگفته نماند که اصل «رجوع» که به معنای بازگشتن و بازگردانیدن (لازم و متعدی) به کار رفته است؛ مثل: «فرجع موسی الی قومه غضبان أسفا» (6) و «فإن رجعت الله الی طائفة منهم...» (7) که واژه «رجع» در آیه شریفه نخست، لازم است، چنان‌که گفته می‌شود: «رجع الرجل» و در آیه شریفه دوم، متعدی می‌باشد. از این رو، واژه «رجعت» که مصدر مره از ماده رجوع است، به معنای یکبار بازگشتن و یا بازگردانیدن به حال اول است. البته الفاظ مختلفی برای بیان این اصل اعتقادی در قرآن کریم و روایات اسلامی به کار رفته است، مانند: رجعت، ایاب، کره، رد، حشر، که همه در معنای بازگشت مشترکند، ولی در میان همه این الفاظ، لفظ رجعت مشهورتر است.

2. معنای اصطلاحی

رجعت همانند بسیاری از واژه‌ها علاوه بر معنای لغوی، در علوم مختلف در معانی گوناگونی به کار رفته، و با توجه به این معانی است که می‌توانیم تصویر و شناخت صحیحی از معنای مورد بحث داشته باشیم. لغتنامه دهخدا معانی اصطلاحی مختلفی برای رجعت برشمرده است، که به اختصار اشاره می‌شود:

(الف) اصطلاح فقهی: بازگردیدن مرد به سوی زن مطلقه خود در مدت قانونی و شرعی.

(ب) اصطلاح نجومی: رجعت نزد منجمان و اهل هیئت، عبارتست از حرکتی غیر از حرکت کوکب متحیره به سوی خلاف توالی بروج و آن را رجوع و عکس نیز می‌نامند.

(ج) اصطلاح عرفانی: نزد اهل دعوت عبارتست از رجوع و کمال و نکال و ملال صاحب اعمال به سبب صدور فعل زشت از افعال، یا متکلم گفتاری سخیف از اقوال. (8)

(د) اصطلاح جامعه‌شناسی: در علوم اجتماعی، برخی جامعه‌شناسان به هنگام بحث از قانونمندی جامعه و تاریخ، بر این باورند که قوانین تطورات تاریخی در همه جوامع مشترک است و تاریخ سه

مرحله، ربانی و قهرمانی و انسانی را طی می‌کند و همیشه این ادوار تکرار می‌شوند و آنان این حرکت تاریخ را «ادوار و اکوار» و «رجعت» گویند. (9)

روشن است که هیچکدام از معانی چهارگانه مذکور مورد بحث ما نیست و آنچه در این تحقیق مورد توجه است اصطلاح کلامی است.

ه) اصطلاح کلامی: رجعت در اصطلاح کلامی (متکلمان) عبارت است از بازگشت برخی از اموات به دنیا بعد از ظهور حضرت مهدی (عج) و قبل از قیامت.

مرحوم «سید مرتضی» که از بزرگان شیعه است، چنین می‌فرماید: «رجعت، عبارت است از این که خداوند در هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)، گروهی از شیعیان را که قبلاً از دنیا رفته‌اند، دوباره زنده

می‌کند تا به ثواب یاری آن حضرت نائل شوند و دولت (کریمه) او را مشاهده کنند و نیز جمعی از دشمنان آن حضرت را دوباره زنده می‌کند تا از آنان انتقام بگیرد.» (10)

قاضی ابن براج در تعریف رجعت می‌گوید: «معنای رجعت این است که خداوند، هنگام ظهور حضرت قائم (ع) دسته‌ای از دوستان و پیروان وی را که قبلاً وفات نموده‌اند، دوباره زنده می‌کند تا به

ثواب یاری و اطاعت آن حضرت و نیز ثواب جنگ با دشمنانش نائل آیند.» (11)

شیخ مفید (ره)، در تبیین معنای اصطلاحی (کلامی) رجعت چنین می‌فرماید: «ان الله یرد قوما من الاموات الی الدنيا فی صورهم التی كانوا علیها فیروز فریقا و یدل فریقا و المحقین من المیطلین و

المظلومین منهم من الظالمین و ذلک عند قیام مهدی آل محمد (علیهم السلام)» (12) خداوند گروهی از اموات را به همان صورتی که در گذشته بودند، به دنیا برمی‌گرداند، و گروهی را عزیز و گروهی

دیگر را ذلیل می‌کند و اهل حق را بر اهل باطل غلبه و نصرت داده، و مظلومین را بر ظالمین و ستمگران غلبه می‌دهد، این واقعه هنگام ظهور ولی عصر (ع) رخ خواهد داد.

دانشمند معاصر شیعی، علامه مظفر دراین باره می‌گوید: «عقیده شیعه در رجعت، بر اساس پیروی از اهل بیت (ع) چنین است: خداوند عده‌ای از کسانی را که در گذشته از دنیا رفته‌اند، به همان اندام و

صورتی که داشته‌اند، زنده کرده و به دنیا برمی‌گرداند. به برخی از آنان عزت می‌دهد و پاره‌ای را ذلیل و خوار خواهد کرد و حقوق حق‌پرستان را از باطل‌پرستان می‌گیرد و داد ستم‌دیدگان را از ستمگران

می‌ستاند و این جریان یکی از رویدادهایی است که پس از قیام مهدی آل محمد به وجود می‌آید. کسانی که پس از مردن به این جهان بازمی‌گردند یا از ایمان بالا برخوردارند یا افرادی در نهایت

درجه فساد و آن‌گاه دوباره می‌میرند» (13).

در یک جمع بندی بین تعریف‌های فراوان رجعت، می‌توان گفت که رجعت عبارت است از: بازگشت گروهی از مؤمنان محض به دنیا، و کافران محض پس از مردن و قبل از قیامت، در حکومت حضرت

مهدی (عج) و روشن است که انبیاء و ائمه (ع) به عنوان اشرف مؤمنان محض در بین رجعت کنندگان خواهند بود. (14)

رجعت و دیدگاه‌های مختلف

در میان اندیشمندان اسلامی اختلاف است که آیا رجعت به معنای بازگشت برخی از اموات به دنیا، در این امت نیز واقع خواهد شد یا خیر؟ برخی به پرسش پاسخ مثبت و بعضی دیگر، پاسخ منفی

داده‌اند؛ البته ناگفته نماند که این اختلاف در دو سطح کاملاً متفاوت صورت گرفته است؛ گاهی این اختلاف، بیرون مذهب است و زمانی هم درون مذهب.

در اختلاف نخست، اطراف دعوا را دانشمندان اهل سنت از یک سو و اندیشمندان شیعه از سوی دیگر تشکیل می‌دهند. اهل سنت به سبب اختلاف مبنایی که با شیعه دارند، مسئله رجعت را که از جمله

مشهورات نزد شیعه امامیه است، انکار کرده «و اعتقاد بدان را قبیح می‌شمردند و راویان احادیث مربوط به رجعت را بدنام کرده و احادیث آنها را مردود و بیان احادیث مربوط به رجعت را به منزله

کفر و شرک، بلکه زشت‌تر به حساب می‌آوردند و اگر در کتابهایشان از رجعت بحث شده، برای بیان آراء شیعه در مورد رجعت و سرزنش بر آنهاست.» (15)

در اینجا خطاب به برادران اهل سنت می‌گوئیم: «ممکن است از دو جهت به رجعت ایراد وارد شود:

1- از این جهت که وقوعش محال است.

2- احادیث مربوط به آن، دروغ است.

بنا به فرض محال که این دو جهت درست باشد، اعتقاد به رجعت به این درجه از زشتی نیست که شما می‌پندارید؛ چه بسا گروه‌هایی از مسلمانان، به امور محال یا اموری که نص آشکار در مورد آن

وارد نشده معتقدند (مانند، اعتقاد به جایز بودن گناه یا اشتباه برای پیامبر (ص)، یا اعتقاد به این که به قول بعضی‌ها، پیامبر (ص) جانشین بعد از خود را انتخاب نکرد)؛ ولی با این اعتقادات، نسبت

کفر و خروج از اسلام را به آنها نمی‌دهیم که برادران اهل سنت چنین نسبت‌هایی را به ما داده‌اند!!» (16)

بسی جای تعجب است که در روایات برادران اهل سنت دیده شده که آنها بیش از شیعه در این خصوص روایت نقل کرده‌اند: «از جمله در روایات آنها اشاره به این است که مولی امیر المؤمنین (ع)

بعد از ضربت خوردن در مسجد کوفه به دست اشقی الاشقیاء، ابن ملجم مرادی، و بعد از رحلتش مانند ذوالقرنین دوباره به دنیا برمی‌گردد؛ همچنین در کتابهای آنها دیده شده که جماعتی از مردم

عادی را نام برده‌اند که آنها بعد از مرگ، و پیش از دفن و بعد از دفن به دنیا برگشتند و سخن گفتند و چیزها نقل کردند و سپس مردند!

حال که برادران اهل سنت، خود این‌گونه موضوعات را نقل کرده و در کتابهای خود نوشته‌اند، چرا حاضر نیستند قبول کنند که اهل بیت (ع) دوباره به دنیا بازگردند و چرا از روایات ائمه اطهار (ع) در

خصوص رجعت، اظهار تنفر می‌کنند؟! رجعتی که علمای ما و اهل بیت پیامبر اعظم اسلام علیهم السلام و شیعیان آنها معتقدند از جمله علائم و معجزات پیامبر اسلام (ص) است، چرا مقام آن رسول

رحمت (ص) در نزد برادران اهل سنت با انکار رجعت باید از موسی و عیسی و دانیال پیامبر کمتر باشد؟! زیرا می‌دانیم که خداوند متعال به دست آنها مردگان بسیاری را زنده گردانید و تمام علمای

اهل سنت نیز آن را قبول دارند.» (17)

اما اختلاف درون مذهب، اطراف دعوا را خود شیعیان تشکیل می‌دهند؛ زیرا آنها هرچند در اصل وقوع رجعت، با هم توافق کامل دارند، اما در تفسیر و حقیقت رجعت، اختلاف نظر دارند.

دیدگاه اول: گروهی از امامیه رجعت را بازگشت دولت و قدرت آل محمد (ص) تفسیر کرده‌اند، نه رجوع اشخاص.

دیدگاه دوم: که صحیح‌ترین دیدگاه است و در بین امت اسلامی، شیعه امامیه بر آن باور است، این است که: عقیده به رجعت، درست و صحیح است و خداوند متعال در موقع ظهور امام مهدی (عج)

گروهی از شیعیان آن حضرت را که قبلاً از دنیا رفتند، به دنیا بازگردانده می‌شوند تا به ثواب یاری و مساعدت وی و مشاهده دولت آن حضرت رستگار شوند؛ همچنین گروهی از دشمنان آن حضرت

نیز به دنیا بازگردانده می‌شوند، تا از آنها انتقام گرفته شود.

بنابراین، دو رویکرد عمده در میان شیعیان در مسئله رجعت پدید آمد که در ادامه، مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

1- رجعت، بازگشت دولت است، نه اشخاص

همان‌گونه که اشاره شد، رجعت از نظر گروه اندکی از شیعیان متقدم، عبارت است از بازگشت دولت و قدرت آل محمد (ص) در زمان ظهور حضرت قائم (ع) نه بازگشت اعیان و اشخاص امامان (ع).

با این توضیح که هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) گستره دولت و قدرت او سراسر عالم را فراگرفته، عدالت واقعی که امامان پیشین، همواره در صدد تحقق بخشیدن آن بوده‌اند، در زمان ظهور آن

حضرت محقق خواهد شد و چون چنین قدرت و دولتی مورد خواست و تمنای همه ائمه معصوم (ع) و از جمله، حضرت مهدی (عج) بوده است، می‌توان آن را دولت همه اهل بیت نامید.

بدین ترتیب، مراد از رجعت، بازگشت قدرت، دولت و سیطره اهل بیت (ع) خواهد بود، نه بازگشت اشخاص و اعیان ائمه (ع). (18)

2- رجعت یا بازگشت دوباره ائمه معصوم (ع) به دنیا

رویکرد رایج در مسئله رجعت که اکثر شیعیان بدان باورند، رجعت به معنای بازگشت اعیان و اشخاص حضرات معصومان (ع) و بعضی از پیروان و دشمنان آنان، هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) یا

پس از آن به دنیاست. براساس این دیدگاه، ائمه معصوم شیعه بازمی‌گردند و زمان امور جهان را به دست گرفته، سالیان سال، حکومت می‌کنند و نیز برخی از دشمنان بدکردار آنها به دنیا برگردانده

می‌شوند تا به کیفر پاره‌ای از اعمال ننگین خویش در این دنیا برسند.

کسانی که با آثار و افکار اندیشمندان شیعه در گذشته و حال، اندک آشنایی دارند، به خوبی می‌دانند که رجعت به معنای یادشده، در طول تاریخ، از عقاید مسلم اکثر شیعیان بوده و جز گروهی اندک،

کسی با آن مخالفت نکرده است.

جایگاه رجعت در اعتقادات شیعه

اعتقاد به رجعت از باورهای مسلم و تردیدناپذیر شیعه است؛ تا بدانجا که پیروی مذهب تشیع و اعتقاد به رجعت متلازم یکدیگر بوده و برخی از یاران و پرورش یافتگان مکتب «اهل بیت» با همین صفت معرفی شده‌اند، و خرده‌گیران بر شیعه نیز همین اعتقاد را وسیله نکوهش و مخالفت خویش قرار داده‌اند.

اعتقاد به رجعت و بازگشت نخبگان امت، پیش از قیامت، به دنیا، از ویژگی خاصی برخوردار است و در منابع اسلامی اهمیت آن با بیانات گوناگونی مطرح شده است. در برخی روایات روز رجعت را یکی از روزهای الهی که عظمت و قدرت الهی در آن متجلی خواهد شد، برشمرده‌اند. امام باقر (ع) می‌فرماید: «ایام الله عزو جل ثلاثة یوم یقوم القائم و یوم الکره و یوم القیامة» (19) روزهای خدا سه روز است؛ روزی که قائم (عج) قیام می‌کند و روز رجعت و روز قیامت.

منظور از «ایام الله؛ روزهای خدا چیست؟»

علامه طباطبائی در این باره می‌فرماید: «این که ایام خاصی به خدا نسبت داده می‌شود با این که همه روزها متعلق به خداست، نکته‌اش این است که در آن روزهای خاص، امر خدا چنان ظهوری می‌یابد که برای هیچ کس دیگری این ظهور پیدا نمی‌شود. مثل مرگ در آن موقعی که تمام اسباب دنیوی از تاثیرگذاری می‌افتد و قدرت و عظمت الهی ظهور و بروز می‌کند. ایشان در ادامه احتمال دیگری را در تفسیر «ایام‌الله» بیان می‌کنند که ممکن است مقصود این باشد که نعمتهای الهی در آن روز ظهور خاصی می‌یابند، که آن ظهور برای غیر او نخواهد بود، مثل روز نجات حضرت ابراهیم (ع) از آتش.

پس منظور از «ایام‌الله» روزهایی است که امر الهی اعم از نعمت یا نعمت، عزت و ذلت ظهور تام می‌یابد.» (20)

در حدیثی از امام صادق (ع)، عدم ایمان به رجعت، همسنگ و هموزن انکار ایشان قرار داده شده و کسانی را که به این موضوع اعتقاد ندارند، خارج از دایره «امامت و ولایت» معرفی فرموده‌اند:

«لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و لم یستحل معتننا؛ از ما نیست کسی که ایمان به رجعت نداشته باشد...» (21)

آن حضرت در حدیث دیگری، یکی از شرایط ایمان را اعتقاد به رجعت برشمرده و می‌فرماید: «من اقرّ بسبعة اشیاء، فهو مؤمن و ذکر منها الایمان بالرجعة» (22) هر کس به هفت چیز اعتقاد داشته باشد، مؤمن است، و در میان آن هفت چیز ایمان به رجعت را ذکر فرمودند. لازمه چنین سخنی آن است که ایمان کامل زمانی حاصل می‌شود که علاوه بر اعتقاد به توحید و...، اعتقاد به رجعت نیز وجود داشته باشد. بر این اساس بر هر شیعه‌ای این اعتقاد ضروری است، از سوی دیگر این امید را در دل خویش زنده نگه می‌دارد که اگر پیش از ظهور منجی عالم بشریت از دنیا برود خداوند وی را برای نصرت دین خویش و درک لقای آن حضرت، به دنیا برمی‌گرداند.

حال پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که: آیا اعتقاد به رجعت از منظر تشیع، از اصول دین است یا اصول مذهب، و یا هیچ‌کدام، بلکه از ضروریات مذهب شیعه به شمار می‌رود؟ برخی از محققان و نویسندگان معاصر آن را از اصول مذهب تشیع (23) و عده‌ای از ضروریات آن (اصول دین) می‌دانند (24) و عده‌ای نیز بر این باورند که اعتقاد به رجعت، نه از اصول مذهب و نه از ضروریات آن، بلکه از اموری است که نزد اکثر شیعیان، پذیرفته شده است. (25)

قبل از پاسخ به این پرسش، ضروری می‌نماید که ابتداء مفهوم و تصویر روشنی از دو واژه «اصول دین» و «اصول مذهب» به دست آوریم تا بهتر بتوانیم به پاسخ سؤال یادشده بپردازیم.

همان‌طور که می‌دانیم، دین در یک تقسیم‌بندی به اصول دین و فروع دین تقسیم می‌شود و منظور از اصول دین، در این تقسیم،

هرگونه اعتقاد معتبر دینی است که مربوط به بینش و شناخت خدا و جهان و انسان می‌شود، و فروع دین، همان احکام عملی است که وظایف فردی و اجتماعی پیروان آن دین را بیان می‌کند. به عبارت دیگر منظور از اصول دین، اساسی‌ترین و زیربنایی‌ترین امور اعتقادی است، در مقابل سایر امور اعتقادی که نسبت به آنها جنبه تبعی و فرعی دارند، آن اصول عبارتند از: توحید، نبوت و معاد که ادیان الهی در سه اصل فوق مشترکند که این اصول در حقیقت پاسخی به روشنترین سؤالات فکری انسانند. و طبیعی است که انکار هر یک از این سه اصل، موجب خروج از دین و اثبات کفر است. اما اصول مذهب: عبارت از این است که گاهی پیروان یک مکتب که در اصول بنیادی دین با یکدیگر مشترکند، برداشتها و تلقیاتی مختلفی از دستورات و پیامهای دینی دارند، که موجب پیدایش روشهای مختلفی در دین می‌شود. این برداشتها و طرز تفکر خاص از مکتب با حفظ اصول و وجوه اشتراک از اصول مذهب می‌گویند. عدم اعتقاد به این اصول موجب خروج از دین نمی‌شود، بلکه موجب خروج از آن طرز تفکر و برداشت خاص می‌شود، مثل اعتقاد به عدل و امامت، که عدل از امور اعتقادی تابع توحید و امامت تابع نبوت است. از این‌رو، می‌بینیم مذاهب مختلفی پدید آمده، همچون شیعه و سنی که هر کدام طرز تفکر خاصی نسبت به امامت دارند.

اعتقاد به رجعت از اصول دین نیست و معتقد نبودن به آن هم موجب کفر و خروج از دین نیست، بلکه از اصول مذهب امامیه است؛ به طوری که اعتقاد به اصل رجعت گروهی از مؤمنان و کافران، به دنیا پیش از قیامت، ضروری است. هر چند که باور داشتن جزئیات مسائلی که در رجعت اتفاق می‌افتد لازم و ضروری نیست.

در سخنان بسیاری از اندیشمندان کلامی، رجعت به عنوان یک امر اعتقادی مطرح شده، به طوری که اعتقاد به آن را ضروری شمرده‌اند، به عنوان نمونه: مرحوم شبر می‌فرماید: «پس اعتقاد به اصل رجعت به طور اجمالی واجب است... هر چند که تفصیلات آن موکول به ائمه اهل البیت می‌شود.» (26)

نکته شایان توجه این است که مطالب یادشده مبنی بر ضرورت اعتقاد به رجعت، بدان معنی نیست که از دیدگاه عقاید شیعی، اصل رجعت در شمار اصول دین بوده و همپایه اعتقاد به توحید، نبوت و معاد می‌باشد؛ بلکه بسان بسیاری از ضروریات دینی یا رویدادهای تاریخی انکارناپذیر، از مسلمات قطعی محسوب می‌گردد. به عنوان مثال: همه مسلمانان باور دارند که جنگ بدر، نخستین غزوه‌ای بود که بین مسلمانان و مشرکان مکه در سال دوم هجرت به وقوع پیوست... اما قطعیت چنین حادثه‌ای و اعتقاد به وقوع آن در زمره اصول عقاید اسلامی به شمار نمی‌آید. و با این همه، کسی از مسلمانان را نیز یاری انکار آن نیست.

بنابراین، «شیعه در عین اعتقاد به رجعت که آن را از مکتب ائمه اهل بیت (ع) گرفته است، منکران رجعت را کافر نمی‌شمرد، زیرا رجعت از ضروریات مذهب شیعه است، نه از ضروریات اسلام؛ از این‌رو، رشته اخوت اسلامی را با دیگران به خاطر آن نمی‌گسلد، ولی به دفاع منطقی از عقیده خود ادامه می‌دهد.» (27)

آثار اعتقاد به رجعت

درباره نقش اعتقاد به رجعت در زندگی شیعه، می‌توان گفت که بدون تردید همان‌گونه که انتظار فرج، عبادتی بس بزرگ است و نقش مهم و به سزایی در پویایی و تحرک جامعه ایفا می‌کند، اعتقاد به رجعت و بازگشت، هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) نیز می‌تواند نقش مهم و به سزایی در نشاط دینی و امید در حکومت جهانی آن حضرت داشته باشد.

در روایات آمده است که یک گروه از رجعت‌کنندگان، کسانی هستند که دارای ایمان محض هستند؛ از این جهت شخص علاقه‌مند به درک محضر آن امام آخرین و حجت الهی، نهایت تلاش خود را به کار خواهد برد تا به درجات بالای ایمان برسد تا در زمره رجعت‌کنندگان باشد. از این‌رو، اهمیت اعتقاد به رجعت، کمتر از اعتقاد به مهدویت و انتظار فرج نیست.

دلایل اثبات رجعت

بزرگان علمای شیعه برای اثبات این اعتقاد از تمامی دلایل عقلی و نقلی بهره‌جسته‌اند که در این نوشتار تنها به برخی از آنها اشاره می‌شود:

1- دلایل عقلی

پیش از آن که به سائر دلایل اثباتی رجعت بپردازیم، قبلاً امکان چنین پدیده‌ای را از نظر فلسفی و علمی بررسی می‌کنیم و آن‌گاه به سراغ سائر ادله می‌رویم.

نخست باید دانست که مسئله «رجعت» در جهان مادی با مسئله حیات مجدد در روز رستاخیز کاملاً مشابهت دارد و رجعت و معاد دو پدیده همگون هستند، با این تفاوت که رجعت محدودتر بوده و

قبل از قیامت به وقوع می‌پیوندد؛ اما در قیامت همه انسانها برانگیخته شده زندگی ابدی خود را آغاز می‌کنند. بنابراین، کسانی که امکان حیات مجدد را در روز رستاخیز پذیرفته‌اند، باید رجعت را که زندگی دوباره در این جهان است، ممکن بدانند؛ و از آنجا که روی سخن ما با مسلمانان است و مسلمانان اعتقاد به معاد را از اصول شریعت خود می‌دانند، بناچار باید امکان رجعت را نیز بپذیرند. معاد از نظر یک فرد مسلمان، معاد جسمانی عنصری است، یعنی روح آدمی به همین بدن مادی عود می‌کند. حال اگر چنین بازگشتی در آن مقطع زمانی مقرون به اشکال و مانع نباشد، طبعاً بازگشت آن به این جهان قبل از قیامت نیز مقرون به اشکال نخواهد بود؛ زیرا امر محال در هیچ زمانی انجام‌پذیر نیست.

برای آن که کمی گسترده‌تر سخن بگوئیم، یادآور می‌شویم که انسان تنها از چند عنصر مادی ترکیب نیافته، بلکه حقیقت وجود او را جوهری مجرد به نام «روح» تشکیل می‌دهد که حیات وی به وجود همین روح بستگی داشته و همان است که بعد از مرگ زنده می‌ماند و در روز رستاخیز به بدن بازمی‌گردد. وجود روح مجرد و زنده بودن آن امری است که مورد پذیرش همه فلاسفه الهی و پیروان شرایع آسمانی بوده و از نظر دلائل عقلی و دریافت‌های فطری، قابل قبول است و قرآن نیز در این زمینه با صراحت سخن می‌گوید. براهین اثبات وجود روح بیش از آن است که در اینجا منعکس گردد، ولی به جهت اختصار تنها به ذکر یک دلیل وجدانی بسنده می‌کنیم:

هر فردی از افراد انسان، افعال و کارهای خود را به خویش نسبت می‌دهد و می‌گوید: گفتم، شنیدم، دیدم و ... حرف «میم» که در آخر این کلمات قرار گرفته، همان واقعیت انسان است که در زبان فارسی از آن به «من» تعبیر می‌کنند. آیا این «من» همان بدن انسان است و انسان واقعیتی جز بدن ندارد، و حقیقت زندگی جز آثار مادی بدن و واکنش‌های فیزیکی و شیمیایی مغز و سلسله اعصاب چیز دیگری نیست؟

به تعبیر دیگر: آیا روح و روان جز بدن انسانی و انعکاس ماده و خواص آن چیز دیگری نیست؟ و با ابطال این خواص و از میان رفتن تأثیرات متقابل اجزاء بدن در یکدیگر، روح و روان انسان نیز باطل شده و حقیقتی از انسان جز یک مشت رگ، و پوست و استخوان باقی نمی‌ماند؟ طرفداران این نظر از اصول «ماتریسم» الهام می‌گیرند؛ در این مکتب انسان به ماشینی می‌ماند که از ابزار و آلات مختلف ترکیب یافته و تأثیرات متقابل اجزاء ماده نیروی تفکر و درک در او پدید آورده و با پراکندگی اجزاء، آثار تفکر و حیات به کلی نابود می‌شود.

در برابر این نظر، نظر دیگری است که فلاسفه بزرگ جهان، به ویژه حکمای اسلامی با دلائل روشن آن را ثابت کرده و به اصالت وجود جوهری مستقل و اصل که واقعیت انسان بدان بستگی دارد و از ماده و آثار ماده مجرد و پیراسته است، معتقد گردیده‌اند و بر وجود این جوهر که مبدأ حرکت و احساس در حیوان و تدبیر و اندیشه در انسان است، با دلائل فلسفی استدلال نموده‌اند. در میان آن همه دلائل، دلیل روشنی دارند که چون جنبه همگانی دارد، نقل می‌شود: هر انسانی ناخود آگاه اعضاء بدن و حتی خود بدن را به واقعیت دیگری به نام «من» نسبت می‌دهد و می‌گوید: دست من، پای من، مغز من، قلب من و بدن من. یک چنین انتساب در حالت ناخودآگاه حاکی از آن است که هر فردی خود را به واقعیت دیگری به نام «من» وابسته می‌داند که در پشت پرده، شخصیت ظاهری و مادی او قرار گرفته است و همه کارها، اعضاء و حتی بدن را به آن نسبت می‌دهد. (28)

خداوند هنگامی که چگونگی آفرینش انسان را بازگو می‌کند، از دمیدن روح در وی یاد کرده به لحاظ ارج و عظمت این پدیده غیر مادی، آن را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «الذی احسن کل شیء خلقه و بدأ خلق الانسان من طین...» (29) «ثم سوّیه و نفخ فیہ من روحوه و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده» (30) آن کسی که هرچه را آفرید، نیکو کرد داد و آفرینش انسان را از خاک آغاز کرد... سپس او را هماهنگ نمود و از روح خویش در وی دمید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد.

به هر صورت، وجود روح مجرد از نظر همه مسلمانان، قطعی و انکارناپذیر است و نیازی به ذکر دلیل و برهان ندارد. از این رو، بر هیچ‌کس مخفی نیست که آدمی با فرارسیدن پیک اجل از میان نمی‌رود؛ بلکه فقط ارتباط بدن وی با روح قطع شده حیات مادی از کالبد او رخت برمی‌بندد. روح هرگز نمی‌میرد و مرگ جز گسسته شدن پیوند روح از بدن چیز دیگری نیست، و این گسستگی تا روز رستاخیز ادامه دارد و در آن هنگام که خدای قادر قاهر همه آفریدگان را زنده می‌فرماید، بار دیگر این روح به بدن بازگشته و جسم بی‌جان حیات دوباره می‌یابد. بنابراین، با توجه به آن که بین رجعت و معاد شباهت کامل وجود دارد و هر دو عبارت از بازگشت انسان به حیات مجدد و آفرینش نوین و به دیگر سخن پیوند مجدد روح با بدن می‌باشند؛ امکان رجعت اثبات می‌گردد، زیرا وقوع معاد امری است مسلم و پذیرفته شده.

از مطالب یادشده درمی‌یابیم که عقل درباره اثبات رجعت، همان قدر ایفای نقش می‌کند که در اثبات معاد نقش دارد، پس می‌توان گفت: بازگشت به دنیا از نظر عقل، هیچ‌گونه مانعی نداشته و عقل هیچ‌گونه مخالفتی با آن ندارد؛ زیرا قدرت ذات اقدس الهی بر هر چیز ممکن تعلق می‌گیرد و عقل امتناعی در زنده شدن مردگان بعد از مردن سراغ ندارد.

2- دلائل و شواهد قرآنی

یکی از دلائل چهارگانه، قرآن است. از نظر شیعه، قرآن به مسئله رجعت پرداخته و ثبوت و وقوع آن را هم در امتهای گذشته و هم در آخرالزمان و در آیات متعددی به صورت مفصل بیان کرده است. یکی از دلائل وقوع آن، وجود مواردی از بازگشت به دنیا در امتهای گذشته است که قرآن کریم در ضمن بیان وقایع و رخدادهایی که در امتهای گذشته واقع شده برخی از آنها را بیان فرموده است. با امعان نظر در این آیات شریفه درمی‌یابیم که بازگشت مردگان به دنیا امری است ممکن و قابل قبول که با سننهای الهی مخالفت ندارد. روشن است که هدف از آوردن این آیات، جز اثبات امکان بازگشت به جهان مادی و وقوع آن در امتهای پیشین چیز دیگری نیست. هر چند میان رجعت نزد شیعه و بازگشت افرادی از امتهای گذشته تفاوت‌هایی وجود دارد که در منابع روایی مربوط به رجعت نقل شده است. به تعبیر دیگر: آیاتی که بیانگر بازگشت افرادی از امتهای گذشته به دنیا است، گویای آن است که رجعت محال نیست و به صورت کمرنگ، در امتهای پیشین وجود داشته است. از این رو، قائلین به رجعت سخنی محال و عجیب و غریبی نگفته‌اند.

به طور کلی آیاتی را که درباره رجعت وارد شده را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته‌ای که بر وقوع رجعت در امتهای گذشته دلالت دارد و دسته‌ای که بر وقوع آن در آینده دلالت می‌کند.

الف) دلائل ثبوتی و وقوعی رجعت

استدلال به آیاتی را که حکایت از وقوع رجعت در امتهای گذشته دارد می‌توان در قالب یک قیاس منطقی به صورت زیر بیان کرد:

رجعت، امری است که بارها در امتهای پیشین رخ داده است و هر امری که در امتهای گذشته رخ داده باشد، در این امت (امت پیامبر اسلام) نیز واقع خواهد شد، پس نتیجه می‌گیریم که رجعت در این امت نیز واقع خواهد شد. (31)

نکته شایان توجه این که همان گونه که ملاحظه می‌شود، استدلال مزبور به صورت شکل اول از اشکال چهارگانه استدلال منطقی است که در صورت تمام بودن مقدمات آن، در صحت نتیجه آن نمی‌توان تردید کرد.

اکنون باید دید آیا مقدمات آن تمام است یا خیر؟ برای اثبات مقدمه نخست (صغری) به آیات زیر که همگی بر وقوع رجعت در امتهای گذشته دلالت دارد، تمسک شده است:

1- مرگ چند هزار نفر و حیات دوباره آنان: قرآن کریم می‌فرماید: «الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الی الف حذر الموت، فقال لهم الله موتوا، ثم احیاهم ان الله لذو فضل علی الناس و لکن اکثر الناس لایشکرون» (32) آیا ندیدی گروهی را از ترس مرگ از خانه‌های خود بیرون رفتند، در حالی که هزاران تن بودند، پس خداوند به آنها فرمود: «بمیرید»، پس خداوند آنها را زنده کرد، که خداوند نسبت به بندگان خود صاحب فضل و احسان است، اما بیشتر مردمان سپاسگزاری نمی‌کنند.

این آیه شریفه بیانگر این است که آنچه در امتهای گذشته رخ داده در این امت (امت پیامبر اسلام) نیز رخ خواهد داد و یکی از آن وقایع مسئله رجعت و زنده شدن مردگانی است که در زمان ابراهیم و موسی و عیسی و عزیز و ارمیا و غیر ایشان اتفاق افتاده باید در این امت نیز اتفاق بیفتد. (33)

در تفسیر این آیه شریفه، مفسران سخنان فراوانی بیان کرده‌اند که آیا شمار آنها 10 هزار، 30 هزار، 40 هزار و یا 70 هزار نفر بوده؟ و آیا اهل شام بودند و یا اهل «داوژدان» در شرق واسط؟ (34) و این که آیا از ترس طاعون فرار کردند، یا از وبا و یا از جهاد؟ ولی اتفاق نظر دارند که آنها هزاران نفر بوده‌اند که از ترس مرگ، از خانه و کاشانه خود گریختند و به فرمان خداوند در یک لحظه از دنیا رفتند و

به قدرت پروردگار یک بار دیگر به این جهان برگشتند.(35)

برخی از مفسران فاصله مرگ و زنده شدن آنها را هشت روز بیان کرده‌اند(36) ولی برخی دیگر تصریح کرده‌اند که کاملاً بدن آنها فرسوده و استخوانهایشان پوسیده بود.(37)

امام صادق (ع) از این فاصله به «روزگاری بس طولانی» تعبیر(38) و امام رضا (ع) تعداد آنها را 35 هزار نفر و فاصله مرگ آنان را تا هنگام زنده شدن، 60 سال بیان فرموده است.(39)

از امام باقر(ع) روایت شده که آنها به زندگی خود بازگشتند، در خانه‌های خود مسکن گزیدند، با همسران خود زندگی کردند، آن‌گاه با أجل طبیعی از دنیا رفتند.(40) و معنای رجعت چیزی جز این نیست.

2- زنده شدن پس از صد سال مرگ: «وَأُولَئِكَ مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا، قَالَ أُنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا؟ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ، قَالَ: كَمْ لَيْتُ؟ قَالَ: لَيْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ. قَالَ: بَلْ لَيْتُ مِائَةَ عَامٍ. فَأَنْظِرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ. وَ أَنْظِرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلِكَ آيَةً لِلنَّاسِ. وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ، كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا. فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ، قَالَ: أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»(41) یا همانند کسی که از کنار دهکده‌ای گذشت، که دیوارها بر روی سقفهای آن فرو ریخته بود. گفت: چگونه خداوند اینها را پس از مرگشان زنده می‌کند؟ خداوند او را یکصد سال میراند، سپس زنده کرد و به او فرمود: چقدر درنگ کرده‌ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از آن. فرمود: نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی. به غذا و نوشیدنی‌ات بنگر که هیچ‌گونه تغییر نیافته‌اند، ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده) برای این که تو را نشانه‌ای برای مردمان قرار دهیم. اینک به استخوانها نگاه کن که چگونه آنها را برداشته به یکدیگر پیوند داده، گوشت بر آنها می‌پوشانیم. هنگامی که (این حقیقت) بر او آشکار شد، گفت: می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

بیشتر مفسران معتقدند که یکی از پیامبران الهی در راه سفری طولانی از روستائی عبور کرد و با آثار مرگ و نیستی در این سرزمین روبه‌رو شد، به یاد رستاخیز و زنده شدن مردگان افتاد و در حالی که قدرت کامله خدا را باور داشت، با شگفتی از خود پرسید: مردگان این روستای ویران را بعد از درنگ دراز مدت در قبر چه کسی حیات دوباره می‌بخشد؟ آن‌گاه پروردگار بزرگ با میراندن وی پاسخ این پرسش را بیان فرمود. او مرد، مرکبش از هم متلاشی شد، ولی غذایی که همراه داشت هیچ‌گونه دگرگونی نیافت. پس از صد سال زنده شد و گمان کرد که تنها یک نمرور خوابیده است؛ زیرا هنگام ظهر جانش را ستاندند و پیش از غروب آفتاب به دنیا بازگشت؛ اما چون به مرکب پوسیده خود نگریست، دریافت که مرده و بار دیگر زنده شده است و هنگامی که این مرکب در مقابل دیدگان او زنده شد، باور کرد که خدای سبحان همه مردگان را در روز قیامت زنده می‌نماید.(42)

این آیه شریفه صراحت دارد که شخص مزبور به مدت صد سال از دنیا رخت بر بسته سپس به اذن خداوند متعال حیات مجدد یافته است، و این نمونه‌ای روشن بر امکان بازگشت مجدد ارواح به دنیا می‌باشد. همچنان که خداوند قاهر نیز در پایان آیه می‌فرماید: «وَلَنَجْعَلَنَّكَ آيَةً لِلنَّاسِ، وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»(43) و برای آن که ترا برای مردم نشانه (قدرت خود) قرار دهیم، و به استخوانهای (الاغ) بنگر که چگونه آنها را به یکدیگر پیوند داده سپس بر آن گوشت می‌پوشانیم؛ پس چون این جریان را مشاهده کرد، گفت: باور دارم که خدا بر هر کاری تواناست.

مشهور این است که این شخص «عزیر» نام داشت، اما برخی مفسران، این داستان را مربوط به «ارمیا» دانسته‌اند و در مورد این که آیا این شخص مؤمن بود یا نه، در میان مفسران اقوال مختلفی است، ولی آنچه مسلم است، این است که به نص قرآن کریم شخصی را خداوند متان یکصد سال تمام میراند، سپس او را زنده کرده و مرکبش را نیز در برابر دیدگانش زنده نموده است.(44) هنگامی که عزیر به شهر آمد و به کسان خود گفت که من عزیر هستم، باور نکردند، پس تورات را از حفظ خواند، آن‌گاه باور کردند؛ زیرا کسی جز او تورات را از حفظ نداشت.(45) از امام علی (ع) روایت شده که هنگامی که عزیر از خانه بیرون رفت، همسرش حامله بود و عزیر پنجاه سال داشت، چون به خانه بازگشت، او با همان طراوت 50 سالگی بود و پسرش 100 ساله بود.(46)

این داستان، یکی از روشنترین ادله رجعت است که امام علی (ع) در برابر «ابن کوا» که از خوارج بود، به آن استدلال فرمود.(47) دیگر امامان معصوم (ع) نیز به آن استدلال کرده‌اند و دانشمندان شیعه نیز در طول قرون و اعصار، در کتابهای تفسیری و عقیدتی خود به آن استناد نموده‌اند.(48)

3- زنده شدن گروهی از بنی اسرائیل: حضرت موسی (ع) هفتاد نفر از برگزیدگان قوم خود را به کوه «طور» برد، تا شاهد گفتگوی ایشان با خدا و دریافت الواح از سوی خداوند متعال باشند، هنگامی که به کوه طور رسیدند و گفتگوی حضرت موسی (ع) را با خدا مشاهده کردند، گفتند: «وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذْتُمْ الصَّاعِقَةَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكَ تَشْكُرُونَ»(49) ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که خدا را آشکارا به ما بنمایانی؛ پس صاعقه شما را در برگرفت، در حالی که می‌نگریستید. سپس شما را بعد از مرگتان برانگیختیم، شاید سپاسگزاری کنید.

این آیات شریفه به داستان گروهی از پیروان حضرت موسی (ع) اشاره می‌نماید که خواستار دیدار خدا بودند، هر چه حضرت موسی(ع) آنها را از این خواسته جاهلانه منع کرد، آنان بر خواهش خود اصرار ورزیدند، تا سرانجام صاعقه آمد و همه آنها را نابود کرد. ولی خداوند آنان را حیات دوباره بخشید. مفسران معتقدند که این آیات درباره هفتاد نفر از قوم بنی‌اسرائیل نازل شده است، همانان که برای میقات پروردگار برگزیده شدند و به سبب جهالت گرفتار عذاب گردیدند: «وَ اخْتَارَ مُوسَى سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذتَهُمُ الرَّجْفَةَ قَالَ رَبِّ ارْجِعْنِي إِلَى هَذِهِ»(50) موسی هفتاد نفر از مردمان را برای میقات ما برگزید، پس چون لرزش شدید آنان را فراگرفت، موسی عرضه داشت: پروردگارا اگر می‌خواستی من و ایشان را پیش از این هلاک می‌کردی. حضرت موسی (ع) عرضه داشت: بار پروردگارا! اگر این گروه زنده نشوند، من چگونه به سوی قوم خود بروم؟ آنها مرا به قتل اینان متهم خواهند ساخت! خداوند متان بر او متت نهاد و آنها را زنده کرد و همراه حضرت موسی به سوی خانه و کاشانه خود بازگشتند. در مورد سرگذشت آنها هیچ اختلافی بین امت اسلامی نیست و قرآن کریم به صراحت از مرگ آنها و سپس زنده شدنشان سخن گفته است: «ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكَ تَشْكُرُونَ»(51) آن‌گاه شما را پس از مرگتان برانگیختیم، تا شاید سپاسگزار باشید.

قرآن کریم به روشنی تأکید می‌کند که آنها به وسیله صاعقه جان سپردند، سپس با قدرت پروردگار، دوباره زنده شدند و معنای «رجعت» چیزی جز زنده شدن پس از مرگ نیست.

همه مفسران در تفسیر آیه شریفه به مرگ آنها و سپس زنده شدنشان به درخواست حضرت موسی و به قدرت خداوند متعال تصریح کرده‌اند.

بیضاوی در تفسیر «انوار التنزیل» می‌نویسد: «مقید کردن کلمه «بعث» به کلمه «موت» از آنروست که گاهی انسان بعد از بی‌هوشی یا خواب برانگیخته می‌شود (که آن را نیز بعث می‌گویند)، ولی اینان در اثر صاعقه حیات خود را از دست داده بودند.»(52)

همچنین در «کشاف» آمده است: «صاعقه آنان را میراند و این مرگ یک شبانه روز به طول انجامید.»(53)

طبری در «جامع البیان» می‌نویسد: «صاعقه آنان را هلاک کرد، سپس برانگیخته شدند و به مقام پیامبری رسیدند.»(54)

سیوطی در تفسیر «درالمثور» و تفسیر «الجلالین» و ابن کثیر دمشقی و فخررازی، نیز بر همین معنی تأکید ورزیده و برانگیختن بعد از صاعقه را به «زنده کردن»، تعبیر می‌کنند.(55)

مفسران شیعه، مانند شیخ طوسی در تبیان و شیخ طبرسی در مجمع البیان نیز بر همین عقیده‌اند، و به طور کلی تتبع در کتب تفسیر بیانگر آن است که همه نویسندگان کتب تفسیر همگام با

مفسران نخستین قرآن، مانند: قتاده، عکرمه، سدی، مجاهد و ابن عباس بر این نظر اتفاق دارند که هفتاد تن از افراد قوم بنی‌اسرائیل در اثر صاعقه‌ای آسمانی جان خود را از دست دادند و خدا بر ایشان مرحمت فرموده برای دومین بار آنان را به دنیا بازگرداند.

امام علی (ع) در مورد این هفتاد نفر فرمود: «این هفتاد نفر برگزیدگان حضرت موسی(ع) پس از مرگ زنده شدند، به خانه‌های خود رفتند، ازدواج کردند، صاحب اولاد شدند و پس از فرارسیدن

اجلشان از دنیا رفتند.»(56)

4- زنده شدن مقتول بنی‌اسرائیل: «وَ إِذْ قُلْتُمْ نَفْسًا فَاذْرَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مَخْرَجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ، فَلَمَّا اضْرَبُوهُ بَعْضُهُمْ كَذَلِكِ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»(57) (و یاد آورید) آن هنگام

را که انسانی را کشتید و درباره قاتل او اختلاف کردید، حال آن که خدا ظاهرکننده آن چیزی است که شما پوشیده داشتید. پس گفتیم بخشی از آن گاو را به قسمتی از آن مرده بزنید. این چنین خدای یکتا مردگان را زنده می‌کند و نشانه‌های خود را به شما می‌نماید، شاید خرد خویش را بکار گیرید.

داستان پیرمردی است که ثروتی سرشار و نعمتی بی‌شمار و پسری یگانه داشت که پس از مرگ پدر همه آن ثروت و او منتقل می‌شد، ولی عموزادگانش که تهی‌دست بودند بر او حسد کردند و او را به قتل رسانیدند و جسدش را در محله قومی دیگر انداختند و تهمت قتل را به آنها بستند و به خونخواهی برخاستند. اختلاف شدیدی پدید آمد و کار پیکار به محضر حضرت موسی (ع) کشیده شد تا در میان آنها داوری کند. آن‌گاه خدا به حضرت موسی وحی کرد که به همان خویشاوندان فرمان دهد گاو ماده‌ای را ذبح نموده و قسمتی از بدن این گاو را به بدن مقتول زنند تا او زنده شود و قاتل خود را معرفی کند.

هر گاو ماده‌ای را که ذبح می‌کردند کفایت می‌کرد، ولی آنان با پرسشهای بیجا کار خود را دشوار ساختند و در هر بار نشانه‌هایی (58) گفته شد که آن نشانه فقط با یک گاو تطبیق نمود که متعلق به کودکی یتیم بود. ناگزیر آن را به قیمت بسیار گزافی خریدند و سر بردند و قسمتی از بدن گاو را به بدن مقتول زنند، او با قدرت الهی زنده شد و گفت: ای پیامبر خدا! مرا پسر عموم به قتل رسانیده است، نه آنها که به قتل متهم شده‌اند و حضرت موسی (ع) امر فرمود: پسر عموم را قصاص کردند. (59)

از امام حسن عسکری (ع) روایت شده که: شخص مقتول شصت سال داشت هنگامی که به اذن خدا زنده شد، خدای تبارک و تعالی هفتاد سال دیگر به او عمر داد و یکصد و سی سال عمر کرد، و تا پایان عمر از نشاط و تندرستی و سلامتی حواس برخوردار بود. (60) پروردگار مهربان پس از نقل این داستان می‌فرماید: «و خدا این‌گونه مردگان را زنده می‌کند» بدین معنی که رویداد مذکور نشانی از قدرت خلل‌ناپذیر الهی بر زنده کردن مردگان بوده و هیچ‌کس را نرسد که به انکار این واقعیت مسلم دست یازد. در میان مفسران هیچ‌گونه اختلافی درباره این شرح آیات وجود ندارد، و تنها اختلافات جزئی آنان به کلمه «بعض» مربوط می‌شود، و به طور دقیق معلوم نیست کدام عضو گاو را به چه بخشی از بدن مقتول تماس دادند.

سیوطی در «درالمنثور»، طبری در «جامع البیان»، ابن کثیر در تفسیر خود نقل می‌کنند که در اثر این کار شخص مقتول زنده شد، قاتل خود را نام برد و از دنیا رفت. (61) طبری در شرح جمله «کذلک یحیی الله الموتی» می‌نویسد: «این سخن، خطابی است از خداوند به بندگان مؤمن و احتجاجی است با مشرکانی که رستاخیز را دروغ می‌شمردند، بدین شرح که، ای تذکیت‌کنندگان حیات پس از مرگ! از زنده شدن این شخص مقتول عبرت بیاموزید؛ زیرا همان‌گونه که من این شخص را حیات دوباره بخشیدم، مردگان را نیز بعد از درگذشتشان در روز قیامت زنده خواهم نمود.» (62)

فخر رازی و زمخشری و بیضاوی معتقدند که در کلام خدا جمله‌هایی پنهان است و در حقیقت چنین بوده است: «پس گفتیم که قسمتی از بدن مقتول را به عضوی از گاو بزنید، آنان این کار را انجام دادند و مقتول زنده شد» که جمله بعدی بر وجود این جمله پنهان دلالت می‌کند. (63) در میان مفسران شیعه نیز کسی جز ابن نگفته و همگی داستان یاد شده را کار خارق‌العاده‌ای می‌دانند که بازگو کننده قدرت انکارناپذیر خداوندی است. از دیگر موارد رجعت که در امتهای گذشته رخ داده است، می‌توان به رجعت اصحاب کهف (64) و برگشت اهل ایوب (65) و رجعت ذی‌القرنین (66) و... اشاره کرد؛ البته ادعان به رجعت در امتهای گذشته، اختصاص به قرآن کریم ندارد، بلکه در برخی از کتب آسمانی ادیان دیگر نیز اشاراتی به رفته است، که در پایان همین مبحث به آن اشاره خواهد شد. بدین ترتیب، تردیدی در تمام بودن مقدمه نخست (صغری = وقوع رجعت در امتهای پیشین) باقی نمی‌ماند؛ اما آیا هر چیزی که در امتهای گذشته واقع شده باشد، در این امت نیز رخ خواهد داد؟ (کبری).

برای اثبات این مقدمه (کبری) به حدیث نبوی مورد قبول شیعه و اهل سنت تمسک شده است. مضمون این حدیث که با تعابیر مختلف روایت شده، چنین است که پیامبر اعظم (ص) می‌فرماید: «هر چیزی که در امتهای پیشین رخ داده باشد، در این امت نیز رخ خواهد داد.» (67)

و نیز فرمود: «یکون فی هذه الامه کل ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القرة بالقرة» (68) هر اتفاقی که در بنی اسرائیل رخ داده بدون اندکی (ذره‌ای) کم و زیاد در این امت هم رخ می‌دهد.

همچنین در کلامی دیگر می‌فرماید: «به آن خدایی که جانم به دست اوست شما مسلمانان با هر سنتی که در امتهای گذشته جریان داشته روبرو خواهید شد و آنچه در آن امتهای جریان یافته مو به مو در این امت جریان خواهد یافت، به طوری که نه شما از آن سنتها منحرف می‌شوید و نه آن سنتها که در بنی اسرائیل بود، شما را نادیده می‌گیرد.» (69)

کثرت نقل احادیثی به این مضمون در مجامع حدیثی سنی و شیعی، تردید در صحت آن بر جای نمی‌گذارد و به یقین پیام‌آور بزرگ اسلام برای امت خود چنین مطلبی را فرموده‌اند؛ بنابراین امت اسلامی با تمام رویدادهای ام پیشین روبرو خواهد شد و حوادث مربوط به آنان بدون کم و کاست در میان این امت به وقوع خواهد پیوست. بدین‌سان مقدمه دوم قیاس که برگرفته از احادیث نبوی است نیز اثبات می‌گردد، در نتیجه آن نیز نباید تردید کرد، پس رجعت در این امت نیز واقع خواهد شد.

موارد یادشده، تنها چند نمونه از دهها مورد بازگشت مردگان به این جهان در میان پیشینیان می‌باشد که در قرآن کریم بیان شده است. اگر بخواهیم در این نوشتار، تحقیق را در مجموع سوره‌های قرآن کریم ادامه دهیم، به دهها نمونه دیگر بخواهیم خورد، از این رو، به جهت اختصار از آنها صرف‌نظر نموده، به ذکر همین چند مورد بسنده می‌کنیم.

پی‌نوشت‌ها _____

70. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 53، ص 92 بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، چاپ سوم: امام صادق (ع) می‌فرماید: «از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و متعه را حلال نداند.»
71. سید مرتضی علم الهدی، رسائل الشریف المرتضی، ج 1، ص 125 تحقیق: سیدمهدی رجایی، قم، دارالقرآن.
72. ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج 2، ص 202؛ مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، قم.
73. فرهایدی، کتاب العین، ج 1، ص 225، بیروت، مؤسسه علمی، چاپ اول: جوهری، الصحاح فی اللغة و العلوم، ج 3، ص 1216 راغب اصفهانی، المفردات فی قریب القرآن، ص 188 بیروت، دارالمعرفه؛ ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث، ج 2، ص 202، ابن منظور، لسان العرب، ج 8، ص 114، بیروت، دارصادر، چاپ سوم؛ فیروزآبادی، القاموس المحیط، ص 648، بیروت، دارالفکر؛ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج 2، ص 151، تهران، انتشارات مرتضوی، چاپ سوم.
74. سعید الخوری الشرتونی، اقرب الموارد، ج 1، ص 2 مؤسسه‌النصر.
75. سوره طه، آیه 86.
76. سوره توبه، آیه 83.
77. علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، حرف «راء».
78. رک: مصباح یزدی، جامعه و تاریخ، ص 14، چاپ سازمان تبلیغات اسلامی.
79. سید مرتضی علم الهدی، رسائل شریف مرتضی، ج 1، ص 125.
80. ابن براج، جواهراللقه، ص 268، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول.

81. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص 86، ناشر مكتبة الداوری، قم.
82. محمدرضا مظفر، عقاید الامامیه، ترجمه: علیرضا مسجدجامعی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص 294.
83. ر.ک: شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات، ج 4، ص 77 سیدمرتضی، جوابات المسائل الثبانیات، ج 1، ص 125؛ شیخ حر عاملی، الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص 29، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، دار الکتب، قم.
84. محمدرضا مظفر، عقاید الامامیه، ص 81.
85. همان، ص 83.
86. مرحوم علی دوانی، مهدی موعود، ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار، علامه مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، ص 1234 - 1235.
87. سیدمرتضی، رسائل شریف مرتضی، ج 1، ص 125؛ شیخ حر عاملی، الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص 36 - 35.
88. شیخ صدوق، الخصائص، مكتبة الصدوق، ص 108؛ بحار الانوار، ج 53، ص 63، از قول امام صادق (ع).
89. علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج 12، ص 18 - 19؛ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
90. بحار الانوار، ج 53، ص 92 و 121.
91. همان، ص 92 و 121.
92. محمدرضا ضمیری، رجعت یا بازگشت به جهان، ص 18، تهران، نشر موعود، چاپ اول.
93. علامه مجلسی، حق الیقین، ج 2، ص 248، چاپ دوم، انتشارات رشیدی؛ سید عبدالحسین طیب، کلم الطیب، ص 586، تهران، کتابفروشی اسلامی.
94. محمدرضا مظفر، عقائد امامیه، ص 84، میرزا جواد تبریزی، صراط النجاة، ج 3، ص 421، دفتر نشر برگزیده، چاپ اول؛ جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، ج 6، ص 367، چاپ دوم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
95. عبدالله شبر، حق الیقین فی معرفة اصول الدین، ج 2، ص 35، منشورات اعلمی.
96. تفسیر نمونه، ج 15، ص 561.
97. ر.ک: اصالت روح از نظر قرآن، ص 25 - 24.
98. سوره سجده، آیه 7.
99. همان، آیه 9.
100. شیخ حر عاملی، الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص 68.
101. سوره بقره، آیه 243.
102. علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ص 161.
103. یاقوت، معجم البلدان، ج 2، ص 435.
104. طبری، جامع البیان، ج 2، ص 365؛ زمخشری، الکشاف، ج 1، ص 290؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 6، ص 175؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج 3، ص 231؛ سیوطی، الدر المنثور، ج 1، ص 310.
105. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 6، ص 174.
106. طبری، جامع البیان، ج 2، ص 366.
107. طبرسی، الاحتجاج، ص 344.
108. حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 241.
109. عیاشی، تفسیر، ج 1، ص 130؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 1، ص 347؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج 1، ص 250.
110. سوره بقره، آیه 259.
111. تفسیر کشف، ج 1، ص 295؛ تفسیر در المنثور، ج 1، ص 331؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص 314.
112. سوره بقره، آیه 259.
113. طبری، جامع البیان، ج 3، ص 20؛ زمخشری، الکشاف، ج 1، ص 307؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج 7، ص 34؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج 3، ص 289؛ سیوطی، الدر المنثور، ج 1، ص 331.
114. زمخشری، الکشاف، ج 1، ص 307؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 1، ص 370؛ سیوطی، الدر المنثور، ج 1، ص 332؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج 1، ص 269.
115. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج 3، ص 294؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 1، ص 370؛ شیخ حر عاملی، الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص 151.
116. بحار الانوار، ج 14، ص 374.
117. که از جمله آنان می توان از شیخ طوسی در تفسیر تبیان، شیخ مفید در اجوبه مسائل عکبریه، شیخ صدوق در اعتقادات، شیخ طبرسی در احتجاج، شیخ حر عاملی در ايقاظ و علامه مجلسی در بحار الانوار نام برد.
118. سوره بقره، آیه 56 - 55.
119. سوره اعراف، آیه 153.
120. سوره بقره، آیه 56.
121. بیضاوی، تفسیر انوار التنزیل، ذیل آیه 56 بقره.
122. زمخشری، الکشاف، ج 1، ص 27.
123. طبری، جامع البیان ج 1، ص 230.
124. در المنثور، ج 1، ص 70؛ تفسیر الجلالین، ج 1، ص 8؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص 93؛ مفاتیح الغیب، ج 3، ص 86.
125. بحار الانوار، ج 53، ص 73 و 129؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج 4، ص 77.
126. سوره بقره، آیات 73 - 72.
127. ر.ک: سوره بقره، آیه 12 - 67.

128. تفسیر برهان، ج 1، ص 112 - 108: تفسیر صافی، ج 1، ص 124.

129. تفسیر صافی، ج 1، ص 129: تفسیر برهان، ج 1، ص 110.

130. درالمنثور، ج 1، ص 79: جامع البیان، ج 1، ص 285: تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص 112.

131. جامع البیان، ج 1، ص 285.

132. مفاتیح الغیب، ج 3، ص 125: کشاف، ج 1، ص 222: تفسیر بیضاوی ذیل آیه.

133. سوره کھف، آیه 45.

134. سوره انبیاء، آیه 83.

135. طبرسی، مجمع البیان، ج 6، ص 756.

136. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، ج 10، ص 39: قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج 7، ص 273: سید بن طاووس حسنی، الیقین، ص 339: ابن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص 364: علاء الدین متقی ہندی، کنز العمال، ج 11، ص 253: طبرسی، مجمع البیان، ج 7، ص 405.

137. شیخ حر عاملی، الايقاظ من الہجعه فی البرهان علی الرجعة، ترجمہ: سید ہاشم رسولی محلاتی، دار الکتب، قم، ص 29.

عسکری اسلامپورکریمی

منبع : پاسدار اسلام ، شماره 315 و 316.